

بازخوانی-۱

تاریخچه فرق اسماعیلیه و قرامطه در جهان اسلام

جمشید معظمی

■ پس از رحلت نبی اکرم در ۲۸ صفر سال یازدهم هجری قمری در پاسخ به دعوت آن حضرت دو گروه عمده شکل گرفت: گروه اول اهل سنت و جماعت که اساس تفکر و شالوده اندیشه آنان را شیخوخت و ریش‌سفیدی و ارزش‌های قبیله‌ای تشکیل می‌داد. مبنای عمل و اندیشه گردانندگان سقیفه بنی‌ساعده بر سالخوردگی و معمر بودن خلیفه اول بود. آنان ایراد عمده و اساسی حضرت علی(ع) را در جوانی او و نداشتن تجربه کافی عنوان کردند؛ اما گروه دوم، شایستگی و تمصبی بودن مقام امامت را اساس انتخاب خود تلقی می‌کردند.

بنابراین گروه دوم اقلیتی را در درون جامعه آن روز تشکیل می‌دادند که بعدها به شیعه موسوم شدند. شیعیان همواره به وضعیت موجود معترض بودند. پس از قتل خلیفه سوم و به قدرت رسیدن علی(ع) روز به روز بر تعداد شیعیان افزوده شد. از طرف دیگر به دلیل سیاست‌های عدالت‌گسترانه و مردم‌گرایانه آن حضرت تشیع شکل و تعین جدیدی پیدا کرد.

پس از شهادت علی(ع) و صلح تحمیلی امام حسن مجتبی(ع) در دوران امام حسین(ع) مکتب تشیع شرایط خاصی پیدا کرد.

در دوران امام سجاده(ع) به دلیل اختناق و استبداد نظام اموی و سرکوب هرگونه حرکت آزادخواهانه از سوی آنان امام سجاده(ع) در قالب دعا مبارزه‌شان را بی گرفتند. به تعبیر معلم شهید دکتر علی شریعتی، دعا متنی است که می‌آموزد و انسان را از روزمرگی به درمی‌آورد و او را به معراج می‌برد. دعا در مکتب امام سجاده(ع) تجلی عشق، نیاز و مبارزه است و باز به تعبیر همو برای امام سجاده نعمت خوب مردن هم وجود نداشت.

در دوران امام باقر(ع) اوضاع تا حدودی بهتر شد. همچنین در دوران امام صادق(ع) بازار علم و دانش رواج داشت. در زمان ائمه بعد از امام صادق(ع) مکتب تشیع روز به روز گسترش یافته و رشد و نمو پیدا کرد و پاییده شد.پس از غیبت صغری و سپس کبری، امام زمان(عج) شیعه به عنوان یک مکتب بالنده بر تارک جامعه اسلامی درخشد.

البته با شرایط حاکم بر جامعه اسلامی برداشت‌ها و تلقی از مکتب تشیع یک‌دست و واحد نبوده است و گروه‌هایی از این مکتب در برخی از ائمه توقف می‌کردند. یکی از این فرقه‌ها که متوقف است در امام صادق(ع) و فرزندان اسماعیل، (فرقه اسماعیلیه) است. اسماعیل بن‌جعفرن محمدبن‌علی‌بن‌حسین‌بن‌علی‌بن‌ایبطالب، بزرگ‌ترین فرزند امام صادق(ع) است. او در زمان پدرش امام صادق(ع) فوت شده است. در هنگام مرگ او، امام همه اصحاب و سران شیعه را به حضور طلبیدند و از همه آنان بر مرگش گواهی گرفتند.

برخی از مورخان و راجبوان اعتقاد دارند وفات اسماعیل در سال ۱۳۸ هجری است.

برخی از شیعیان از امامت امام موسی کاظم(ع) استنکاف ورزیدند و اعتقاد به امامت اسماعیل پیدا کردند و متذکر شدند اسماعیل نمرده است بلکه غیبت کرده و به زودی بازخواهد گشت. بنابراین گروهی در امامت اسماعیل توقف کردند البته در این میان محمد، فرزند اسماعیل هم به عنوان داعی مذهب شیعه اسماعیلیه فعالیت‌های گسترده‌ای را آغاز کرد.

او هنگام وفات پدرش ۱۴ ساله بود. هارون الرشید به شدت مراقب بود که علویان علم مبارزه را علیه حکومتش برندارند.

بنابراین مراقبت شدیدی از محمد انجام می‌داد. محمدبن‌اسماعیل با اسم مستعار میمون قلاح رهسپار کوفه شد و سپس به فرغانه نیشابور رفت و مردم را به امامت امام مستور یعنی خودش دعوت می‌کرد. این امر بر نزدیک‌ترین یاران و داعیان مخلص او مخفی ماند و او توانست با این کار خلفای عباسی مهدی و هادی و رشید را بفریبد و از چنگ آنان رهایی یابد. القاب او شاکره مکتوم، مستور، سابع و میمون قلاح بود.

نیشابور به نپاوند آمد و در آنجا با دختر امیر نپاوند ازدواج کرد. رشید نپاهلی را برای کشتن او روانه کرد اما پیروان او لشکر رشید را شکست دادند و محمد در شهر «محمودآباد» اقامت گزید.گفتنی است ارسال او داعی «حلولی» و «لوسفیان» برای دعوت اسماعیلیه در زمان او صورت گرفت و باید خاطرنشان کرد او در تقویت جنبش اسماعیلیه در اطراف کوفه، سوریه و بحرین بسیار کوشش کرد تا اینکه در سال ۱۹۳ هجری قمری در شهر تدمر وفات یافت و در کوهی در شمال‌غربی این شهر که به مقام «محمدبن‌علی» مشهود است، مدفون شد.

پس از او فرزندان عبداللهبن‌محمد که در سال ۱۷۹ هجری قمری ولادت یافت که از القابش: رضی ناصر عطار عبدالله و اکبر عبدالله بن‌میمون قلاح، نایب امام مستور بود. او با رشید مامون عباسی معاصر بود و همه داعیان به اسم او نامیده می‌شدند. حتی داعیشان هم نتوانستند هویت او را بشناسند و او توانست در این راه نقش خوبی ایفا کند.هنگامی که از فرغانه به دیلم می‌رفت برادرش حسن همراه او بود. در دیلم با زنی علوی ازدواج کرد و صاحب فرزندی به نام احمد شد که بعدها جانشین او شد؛از داعیان معروف او احمدبن کمال بود که ادعای الوهیت داشت و عبدالله به یکی از پیروانش دستور داد تا او را به قتل برساند.هنگامی که داعیان او در فارس بر سر مقام و منصب اختلاف پیدا کردند او از آنان کناره گرفت و مخفیانه در معرله‌العثمان سوریه مستقر شد و در دیر عصفورین به تفکر و تألیف پرداخت.در آن هنگام داعیان خود را ملامت کرد و سوگند خود را که در هر شرایط او را بیابند پس در همه جا متفرق شدند و سرانجام او را یافتند و به سلمیه آوردند. پس از آن سلمیه محیط زراعی و تجاری مهمی شد که عباسیان در آن اقامت گزیدند.

حسین شاه‌حسینی تنها با‌زمانده بنیان‌گذاران نهضت مقاومت ملی یکی از شخصیت‌های ارز‌شمند اجتماعی و سیاسی ایران است که بخش عظیمی از تاریخ معاصر ایران را لحظه به لحظه در سینه‌ی خود دارد. او یکی از وفاداران زنده‌یاد دکتر محمد مصدق، یار دیرین آیت‌الله سید محمود طالقانی و یکی از دوستان نزدیک جهان پهلوان غلامرضا تختی است.نشستن پای صحبت‌های او برای هر پژوهنده و علاقه‌مند به تاریخ ایران یک غنیمت است زیرا حسین شاه‌حسینی یک تاریخ زنده است و با بسیاری از مردان جریان‌ساز تاریخ معاصر ایران حشر و نشر داشته است. این گفت‌وگو را هرچند با کمی تأخیر اما به بهانه سالمرگ زنده‌یاد جهان پهلوان غلامرضا تختی می‌نویانید.

■ ■ ■

آقای حسین شاه‌حسینی شما خودتان که از دوستان آقای تختی بودید سا چه اندازه با ورزش قهرمانی آشنا هستید و بیشتر در چه رشته ورزشی‌ای فعالیت‌داشته‌اید؟

من اولین کار باشگاهی را با باشگاه جوانان شروع کردم و به دعوت محمد دل‌آگاه که مدیر باشگاه جوانان بود برای مسابقات باشگاهی دعوت شدم سپس به همراه برادر در دو رشته فوتبال و والیبال به صورت حرفه‌ای در دای تیم بازی کردیم و تا قهرمانی استان نیز پیش رفتیم، بعدها با ورود رشته ورزشی جدید با نام راگی که توان فیزیکی و قدرت جسمانی قوی را می‌طلبد جذب این رشته ورزشی شدیم البته تا آنجایی که من می‌دانم این رشته ورزشی باید آمریکایی باشد که به دو شکل فرانسوی و اروپایی بازی می‌شود.

در ایران نیز آن زمان چند نفر تحصیلکرده به سرپرستی آقای حاجیلو به ایران آمدند و مقدمات راگی را اروپایی را در ایران بنا نهادند، پس از آن هم آقای حاجیلو به همراه دل‌آگاه موسس و بنیان‌گذار راگی در ایران شدند.

طی چه سال‌هایی این اتفاق افتاد و وسعت رشد آن به کجا انجامید؟

طی سال‌های ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ بود به دلیل ارزشی که به آن داده شد این رشته رشد کرد و آقای دل‌آگاه نیز تیمش را توسعه داد و تقریباً این ورزش را غیر از باشگاه‌های جوانان و ارتش در سایر تیم‌ها و باشگاه‌هایی همچون نیروی زمینی و نیروی هوایی گسترش دادند و سپس بازی‌ها در دانشگاه افسری و دبیرستان‌های نظام شکل گرفت که به دلیل جذابیتی که داشت تیم‌های زیادی برای راگی تشکیل شد. یک هیات راگی در تهران تشکیل و پس از آن هم مقررات راگی وارد کشور شد.

در ایران یک تیم متخصص با نام «جی کای» که تخصص در راگی داشت، متشکل از سه یا چهار نفر فرانسوی، این رشته به شکل حرفه‌ای‌تر و کامل‌تر پایه‌گذاری کردند. سپس مسابقات راگی در ایران شکل گرفت. در مرحله نخست مسابقات استانی در تهران برگزار شد و به ترتیب به بازی‌های بین تیمی ایران و انگلیس مقیم حاینه عراق انجامید و پس از آن هم انگلیسی‌های مقیم شیراز با تشکیل تیم‌های آزاد بازی‌ها را به شکل رسمی‌تری دنبال کردند چنانچه آخرین بازی بین تیم ایران و انگلیس همزمان با ملی شدن صنعت نفت در مسجد سلیمان بود که من کاپیتان تیم آن زمان بودم.

آیا با توجه به دوستی دیرینه شما با مرحوم تختی، او چگونه به اصطلاح سیاسی شد؟
طی سال‌های ۱۳۲۳ و ۱۳۲۵ فضای سیاسی ایران کمی باز شد. با توجه به این مهم که غلامرضا تختی چهره‌ای شناخته‌شده و شاخص بود حضور نیروهای سیاسی اطرافش چندان دور از ذهن نبود اما هم‌زمان با فعالیت حزب توده و روزنامه‌هایی همچون «باختر» و فعالیت‌های حزبی چون «رحمت‌کشان ملت ایران» که برای ملی شدن صنعت نفت در ایران و کسب آزادی فعالیت می‌کردند بیشتر او را جذب کرد. هر چند از این مهم هم نباید غافل شد که مرحوم تختی متولد جنوب تهران بود و اراضی‌ای نیز در خانی‌آباد داشت که از نظر ملکی شاه آنها را تصرف کرده بود. پس یک دلخوری و ناراحتی باطنی در وجودش شکل گرفته بود.
به مرور زمان و با مطالعه روزنامه‌ها و آشنایی با طیف‌های فکری مختلف و افرادی چون حسن خرم‌شاه و روح‌الله جیره و همچنین حضور در هیات‌ها و سخنرانی‌ها با محافل سیاسی بیشتر آشنا و به آن متمایل شد.

آیا در چه سالی تختی عضو جبهه ملی شد؟
در سال ۱۳۴۰ عضو شد. طی آن سال سازمان ورزشی جبهه ملی شکل گرفت که تختی هم عضو آن شد و با عضویت تختی تعدادی دیگر از ورزشکاران نیز عضو آن جبهه‌شدند.

آیا مرحوم تختی عکسی با آیت‌الله طالقانی دارد. رابطه او با ایشان چگونه بود؟

مرحوم تختی از قشر توده مردم و طبقه متوسط جامعه بود. او از یک خانواده کاملاً مذهبی بزرگ شده بود که با مسجد و محراب آشنا بود ضمن آنکه علاوه بر چهره مذهبی یک چهره پهلوانی داشت که نه از جانب خود بلکه بر اساس عمل، مردم به او لقب پهلوانی داده بودند. ضمن آنکه نباید فراموش کرد ما انسان‌های مسلمان یا مذهبی فراوانی را دیدیم‌که که شاید مجریان خوبی بوده‌اند اما آن مجری که آنچنان عمل کند که سایرین هم تحت تأثیر او قرار بگیرند و در رویه عملی و فکری به شکلی باشند که تأثیرگذار باشند این خصوصیت را آن زمان تنها تختی بود که به خوبی به تصویر کشید.

آیا او چه در کشتنی و چه در برخورد با مردم آنچه را که می‌دانسته همه را از طریق پهلوانی عملاً در اختیار گذاشته که البته نه تنها کشتی بلکه مصداقت و مردانگی و شرف و انصاف و درستی را که تمام آنها ریشه مذهبی دارد در وجودش نه نمایش کشیده و از آنجایی که چنین اسوه‌های اخلاقی را او داراست در عالم روحانیت نیز به سراغ پهلوان سیاسی می‌رود و در کنار مرحوم طالقانی می‌ایستد.

مرحوم طالقانی اطلاعات کشتی و قهرمانی ندارد ولی صداقت و راستی و درستی تختی را می‌شناسد و او را

می‌پذیرد. در ادامه نیز وقتی حکومت دو پهلوان دینی و اخلاقی را می‌بیند در برابرش موضع می‌گیرد و لج می‌کند.

وزن سیاسی، اجتماعی تختی چگونه بود؟

او در بین مردم و طبقه تحصیلکرده، علاقه‌مندان بیشماری داشت. حتی سیاوش کسرای شاعری است که اندیشه‌های خاصی را داراست. او برای تختی شعر می‌گوید و اصغر حاج‌سیدجوادی مقاله‌ای را ازایه می‌دهد و از تختی تا کی می‌خواهد پهلوان بماند؟ او در جواب شاه گفته بود که زمانی که مردم بخواهند. در حقیقت او این عنوان را از جانب مردم و برای مردم پذیرفته و عنوان می‌کند.

آیا فعالیت‌های سیاسی مرحوم تختی چه شخصه‌ای داشت؟
او بیشتر به مردم خدمت می‌کرد، فعالیت‌های سیاسی به معنای کار سیاسی نداشت. او در ۲۳سالگی قهرمان شده بود. این به عنوان یک امر مثبت و یک شاخصه در معرض شناسایی مردم بود.

آنچه ورود او به جبهه ملی و فعالیت‌های سیاسی چگونه بود؟
کسی دست تختی را نگرفت تا او را وارد عرصه سیاست کند. این اقتضای شرایط زمانی او بود که او را به سمت سیاست کشاند. در آن زمان روزنامه‌های متفاوتی در حوزه نقد و اجتماع فعالیت می‌کردند و از آنجا که خود تختی اندیشه‌های خاص اجتماعی داشت باعث ارتباط او با عدای دیگر از رفقا و فعالان حاضر در جامعه شد.

مرحوم تختی هرگز به شکل عضو ثابت در هیچ کدام از این گروه‌ها یا احزاب حاضر نشد مگر در سال ۱۳۴۰ که در آستانه کنگره ملی که همزمان با تشکیل سازمان جبهه ملی بود او نیز مسئول ورزش این سازمان شد.

آیا هیچ وقت او در خصوص کودتای ۲۸ مرداد سخنرانی‌ای کرد؟

خیر، اما ابراز ان‌رجار می‌کرد. او بعد از کودتای ۲۸ مرداد دیگر تختی سابق نبود. در محافل و مسابقات حکومتی شرکت نمی‌کرد. او حتی پس از این واقعه حاضر به حضور در هیچ تظاهرات یا مشارکت‌های عام نیز نشد.

عظمت برخورد تختی در این خصوص زمانی بود

که پس از پیروزی تیم‌های ورزشی ایران در بازی‌های

المپیک، شاه از قهرمانان رشته کشتی جداگانه تجلیل به

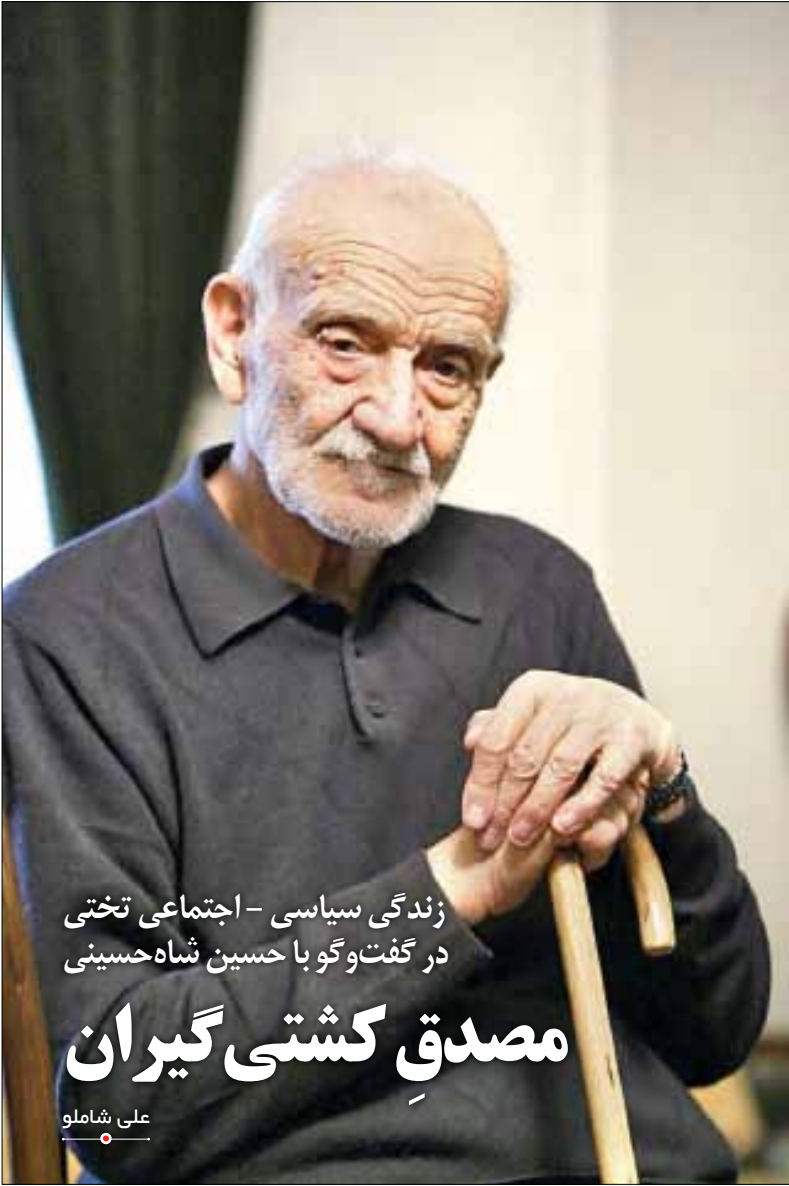
عمل می‌آورد و زمانی که پهلوان تختی به عنوان کاپیتان

تیم در مراسم حضور پیدا می‌کند از او خواسته می‌شود

تا نیازهای تیم و افراد را بیان کند که او به عدم تأمین

مالی بازیکنان تیم و نداشتن مسکن و شغل آنان اشاره

می‌کند و شاه نیز دستور تهیه فهرست اسامی بازیکنان



عکس مجید حسینی شریور

زندگی سیاسی – اجتماعی تختی در گفت‌وگو با حسین شاه‌حسینی

مصدق کشتی‌گیران

علی شاملو

قانونی جمع شدند ما هم برای خاکسپاری بعد از پزشکی قانونی مرحوم را به ابن‌بابویه به آرامگاه شمشیری بردیم و مراحل تدفین را انجام دادیم.

خاطرم هست ما که رسیدیم این بابویه، مردم ابتدا تعدادشان ۳۰۰ نفر بود بعد به ترتیب به ۶۰۰ یا ۷۰۰ نفر هم رسید و تا غسل‌خانه برسیم دیگر جمعیت اجازه حرکت هم نمی‌داد. جنازه بالای دست مردم برای تدفین می‌رفت. وقتی هم قرار شد برای مراسم تدفین ایشان جمعیتی حاضر باشند و سخنرانی انجام شود تا بر پل چوبی و دروازه شامرون و اطراف مللو از جمعیت بود.

آ عدای بر این باور هستند که مرحوم تختی به دست ساواک کشته شد و عدای می‌گویند که او خودکشی کرد کدام یک درست است؟

من به هیچ کدام از آنها اعتقادی نداشتم چرا که دیده بودم طی یک سال و نیم گذشته چه فشاری بر مرحوم می‌آوردند که مثلاً تسلیم رژیم شود و عدم تسلیم او نیز کم‌کم در بین مردم شکل یک فرهنگ را به خود می‌گرفت و مردم هم رفته‌رفته موضع مخالفت با حکومت را در پیش می‌گرفتند و به این شکل حاکمیت به جای اینکه به فکر اصلاح نواقص باشد به تختی به اشکل گوناگون فشار می‌آوردند.

آ این فشار که می‌گویند به چه شکلی بود محسوس بود یا خیر؟

بیشتر فشارهای روحی بود. حاکمیت راهای زندگی و دلبستگی و علاقه او را برید و از هر روشی برای خوار و حقیر کردن او استفاده کرد، مثلاً اگر جایی می‌رفت عدای را تحریک می‌کرد آنها هم می‌آمدند و شبی احترامی یا بی‌اعتنای می‌کردند و می‌رفتند یا عدای به شکل اپراتورست جلو فرستاده می‌شدند که مثلاً در قالب‌های ورزشی طیفی بیاید شعار علیه او بدهد و بعد یک عدای هم از شعار دادن معانت کنند به نحوی که شعار عوضی ندهند به هر حال از طریق «خود مردم» او را منکوش می‌کردند. یا حتی عدای غذا یا افراد نیازمند که تا قبل از آن مرحوم، مرحوم را موظف می‌دانستد که به آن‌جا کمک کند بر سر راهش قرار می‌گرفتند و از آنجا که حاکمیت تمام راه‌ها را برایش بسته بود کم‌کم بین او و مردم فاصله می‌افتاد.

آ احتمال خودکشی می‌دهید؟
خیر، او انسان معتقدی بود اما احتمال سکنه مغزی بر اثر فشار روحی و روانی را می‌توان داد. او شاید هم در هتل آتالنتیک سابق و هتل استقلال امروز سکنه کرده بود.

آ چرا بعد از انقلاب به تختی کمتر اهمیت داده شد یا آن‌طور که باید اهمیتتی به ایشان داده‌نشد؟

اوایل انقلاب که تا حدی آن‌گونه که باید به تختی بها داده شد. اما بعدها چهره سیاسی به خود گرفت و این بها کمتر رشد. هر چند در همان اوایل تا جایی‌که ممکن بود و خودم در تربیت‌بدنی بودم کارهایی انجام دادم از جمله تغییر نام «جلم آریامهر» به «جام تختی» و پس از آن هم قرار بود که استادیوم آریامهر به نام تختی تغییر نام کند که آقایان با آن مخالفت کردند و ما هم به خواست خود تختی و آقایان تا آزادی را انتخاب کردیم.

پس از آن عنوان شد که نام تختی برای کدام استادیوم استفاده شود که ما پیشنهاد استادیوم قصر فیروزه را عنوان کردیم که اکنون نامش تختی است و به ترتیب هر کدام از شهرستان‌ها اعلام آماجگی کردند و به ترتیب در سراسر کشور یک استادیوم به نام ایشان وجود دارد که نام تختی زنده بماند و اگر کسی پرسید تختی کیست جوابی داشته باشیم تا از رسالت واقعی ورزش سخن بگوییم.

آ آیا تا مدواوسیا برای پوشش می‌آیند؟

بالاجبار می‌آیند.

آ آیا این به دلیل مواضع سیاسی تختی است؟

بله، شما ببینید اگر من ۱۷ دی به ورزشگاه تختی بروم شاید هم ورزشکاران برای من احترام وافر قایل شوند و تریبون هم برای ما داشته باشند اما مطمئن باشید که سخنران آن تریبون من نیستم، بعد از انقلاب برادر تختی چند بار سخنرانی کرد که با اصول اخلاقی نهضت ملی مغایرت داشت و این تریبون را از دست داد و بعد از آن هم دستگاه دولتی خودش در ارتباط با تربیت بدنی شهری تجلیل به‌عمل آورد درحالی‌که همیشه مردم از تختی تجلیل می‌کردند نه دولت.

آ فوت مرحوم تختی دی ۱۷ ۱۳۴۶ بود. شما چه خاطره‌ای از آن روز دارید؟
آن روز من سرچشمه بودم و از فوت تختی خبری نداشتم تا اینکه یکی بالتیپوش که بدن سردی هم داشت به پشتم زد و گفت: جنازه تختی را بردند پزشکی قانونی، به سرعت خودم را رساندم و دیدم جنازه مرحوم را روی سنگی در سردخانه گذاشته‌اند و پارچه سفیدرنگی به رویش کشیدند. پارچه را کنار زدم، دیدم از پس سرش خون بیرون زده. آن لحظه شرایط سختی بود. کم‌کم مردم اطراف پزشکی

فوت مرحوم تختی دی ۱۷ ۱۳۴۶ بود. شما چه خاطره‌ای از آن روز دارید؟
آن روز من سرچشمه بودم و از فوت تختی خبری نداشتم تا اینکه یکی بالتیپوش که بدن سردی هم داشت به پشتم زد و گفت: جنازه تختی را بردند پزشکی قانونی، به سرعت خودم را رساندم و دیدم جنازه مرحوم را روی سنگی در سردخانه گذاشته‌اند و پارچه سفیدرنگی به رویش کشیدند. پارچه را کنار زدم، دیدم از پس سرش خون بیرون زده. آن لحظه شرایط سختی بود. کم‌کم مردم اطراف پزشکی

آ از خانواده مرحوم تختی خبری دارید یا کسانکی با ایشان ارتباطی دارید؟
خیر. اکنون ارتباط خاصی ندارم، ایشان پسرری داشت که اکنون مهندس شیمی است و با او‌لا و همسرش ساکن آمریکاست. **آ همسر مرحوم تختی چطور؟**
خبری از ایشان نیست؟ بعد از مرگ آقای تختی هیچ‌وقت در عرصه عمومی نبودند.

بعد از مرحوم تختی حاضر به ازدواج نشد به همراه سه خواهرش در تهران زندگی می‌کند.

یادداشت

شورش‌های بویراحمد یاغی‌گری یا قیام؟

امین باقرپور

■ پهلوی اول پس از روی کار آمدن، سیاست تمرکزگرایی و یکپارچه کردن کشور را در دستور کار خود قرار داد. در این راستا برای از بین بردن خواین و حکومت‌های محلی دست به یک رشته درگیری‌ها در کشور زد. پس از وی فرزندش بر آن شد که بقایای خواین و زمین‌داران بزرگ در کشور را که مهم‌ترین بخش طبقه مسلط در جامعه ایران بودند از میان بردارد. بر این اساس پهلوی دوم در جریان اصلاحاتش به ویژه در اجرای بند اصلاحات ارضی در سال ۱۳۴۱ با مقاومت خواین و مالکان عمده زمین‌دار در جنوب ایران (حوزه کهگیلویه‌وبویراحمد و کوه مره سرخی و ممسنی در استان فارس) روبه‌رو شد که منجر به درگیری میان حکومت و خواین در مناطق یادشده گردید. اکنون این موضوع از سوسی برخی از بازماندگان آن حادثه و برخی نویسندگان بومی به شورش، قیام و حتی انقلاب عشایر جنوب معرفی و دغغه جدی آنان شده است و گویا بر آن شده‌اند که با مطرح کردن خویش و احیای مجدد افتخارات گذشته در جامعه جدید از ارواح گذشتگان خود مدد گیرند تا به این شکل با ظاهری آراسته و درخور احترام جایگاهی در صحنه جدید جامعه برای خود دست و پا کنند. با نگاه به این گونه همدستی‌ها با مرده‌های تاریخ و نیز دوباره زنده کردن خاطره آن مردگان، چنین برمی‌آید که برای جبران ناچیز و کوچک بودن خویش ناچار شده‌اند به بزرگنمایی خود در ذهن و دید مردم بکوشند. درحالی‌که اگر اندکی روی قضیه کمی‌کنیم حقیر بودن سرهم‌پندنی‌ها و استدلال‌های پشت آنها به وضوح نمایان می‌شود. به‌رغم تصورات و تمایلات این‌گونه زندگان، تاریخ تنها داور حقیقی است. هیچ کس نمی‌تواند چهره واقعی تاریخ را پنهان کند. توده‌های مردم حقیقت هستند. قیام و انقلاب کار توده مردم است.

به نظر می‌رسد موضوعی به نام «شورش عشایر جنوب» که هم و غم عدای از خان‌زادگان و کدخدازادگان محترم و برخی نویسندگان فاضل در طول دهه‌های دوم و سوم بعد از انقلاب شده، آنقدر در گذر تاریخی جامعه ایران ناچیزی و ضعیف بوده که پرخاشتن به آن جای بسی تعجب و شگفتی است. شگفت‌انگیزتر اینکه برخی مصمم شده‌اند که به این غائله صیغه درمی‌داده و از این مهم‌تر درصد خلق آرمان‌های بلند آزادخواهی و عدالت‌طلبی در متن و ماهیت این حادثه برآمده‌اند. البته تصور می‌رود که چنین قصه‌ی بیشتر به یک مضحک می‌ماند. اما اکنون که عدای سوسی در بازپروری و بازتولید خویش آن هم با زبان عارنی و به حساب گذشتگان خود دارند، ما هم به ناچار باید پاسخ دهیم.

بررسی درست هر حادثه‌ای در متن و شرایط جامعه زمان خویش مقدور است و هر چیزی که رخ می‌دهد، تحت تأثیر قانونمندی محیطی است. برخی از نویسندگان در استان کهگیلویه‌وبویراحمد و بخشی از حوزه عشایری فارس به‌طور غیرتخصصی، عامیانه و بدون تعهد علمی و پژوهشی به دلخواه خویش روی موضوع مورد علاقه خود نام شورش، قیام و حتی انقلاب می‌گذارند. در صورتی که در کدام از این واژه‌ها در ادبیات سیاسی تعریف روشنی دارند.

انقلاب مشروطه که به‌طور مشخص در شهرهای بزرگ ایران به وقوع پیوست و در سال ۱۲۸۵ به ثمر نشست در حقیقت آغاز دوران جدید و پایان عصر فتودالیسم و در واقع برگرفته و بازتاب انقلاب بورژوازی اروپا بوده است؛ یعنی آغازی بود بر پایان آب‌های یخ‌زده چندین هزار ساله استبداد شرقی از نوع ایرانی آن. از تأسیس مجلس شورای ملی و تدوین قانون اساسی تا پایان سلسله‌قاجاریه سیر نوسازی ادامه داشت. با ورود رضاخان میرپنج به صحنه قدرت سیاسی ایران نیاز به تغییرات اساسی در ساختار سنتی جامعه کاملاً مشهود بود. با توجه به همه جنبه‌های منفی پهلوی اول از جمله اینکه وی بسیار خشن، سربزگبر و نظامی‌گرا بود، اما نسبت به تحول اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه ایران دست به اقداماتی زد که مهم‌ترین آنها ایجاد دولت مرکزی مقتدر، تشکیل ارتش جدید و برقراری امنیت، ایجاد راه‌ها، ایجاد ادارات نوین و مراکز علمی و آموزشی جدید بود. بدون تردید لشکرکشی رضاشاه به منطقه کهگیلویه و بویراحمد هرگز جزو ضروریات گریزناپذیر نبوده است. حکومت می‌توانست با در نظر گرفتن و محاسبه همان هزینه‌ها و خسارات جنگی در جهت آموزش، بهداشت و جاده‌سازی در منطقه با کمی بردباری طرح اضمحلال مناسب ایلی و غارتگری‌های عشایری به رهبری خواین را اجرا کند و پیش از سرکوب، زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی یکجانشینی در جامعه عشایری را فراهم کند. اگرچه حاکمیت به این منظور در سال ۱۳۱۱ به ایجاد شهر «تل خسرو» در پنج کیلومتری یاسوج کنونی و تأسیس ادارات نوین پرداخت که جا دارد به عنوان یک نقطه مثبت در جهت مدنیت و تجدید این منطقه نگریسته شود. اما پس از رضاشاه در شهریور ۱۳۲۰ به تاراج و ویرانی کشیده می‌شود و نظام ایلی و خانی بار دیگر احیا شد.

ادامه در صفحه ۱۲